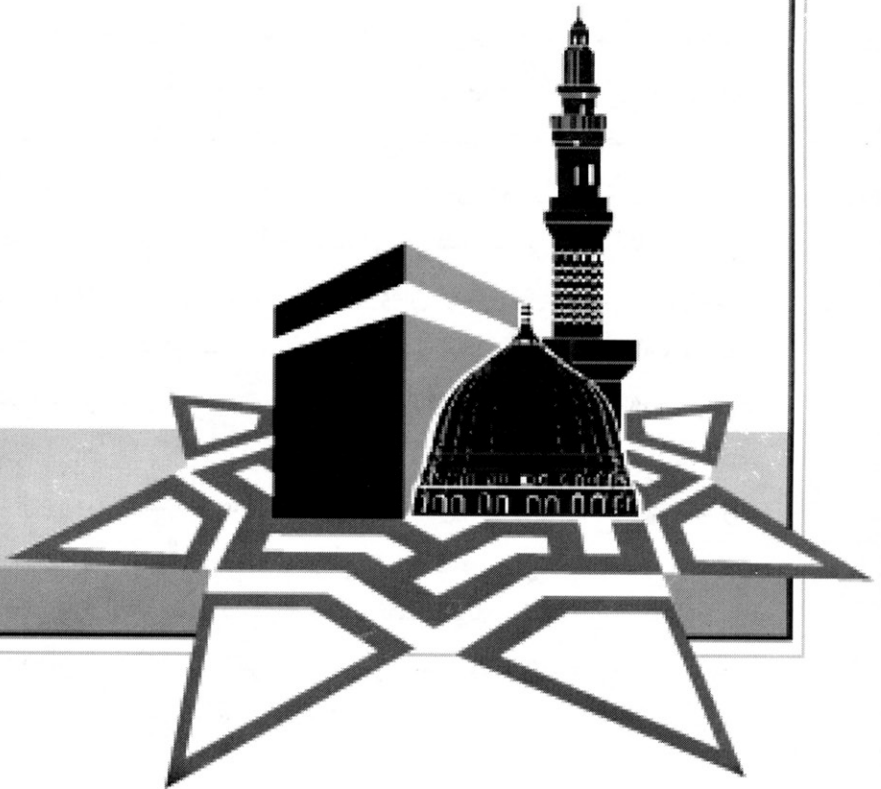
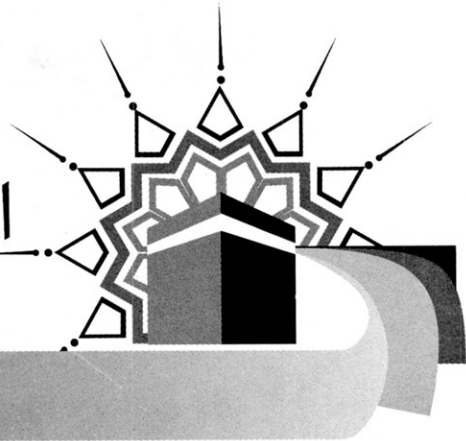


خاطرات



الرحلة الحجازية

سید فضل الله حجازی / سید علی رضا حجازی



۲۳ سوال ۱۳۶۲ ه.ق. (۱۳۲۲ ه.ش.): از شهرضا به وسیله ماشین میرزا حبیب‌الله دانش حرکت کردیم.^۱ تعداد حاجیان امسال زیاد است؛ مثلاً از شهرضا و توابعش متجاوز از صد نفر عازم هستند. رفقای ما که باهم شریک در مخارج هستیم؛ آقا میرزا نصرالله، آسید مهدی گلزار و مشهدی اسدالله خجسته‌اند. اما جمعیت در ماشین هم زیاد است و جا تنگ. بعضی غرغر و بعضی برای خوشامد شوهر اظهار خشنودی می‌کنند. بعضی می‌خوانند و بعضی امر به صلوات می‌کنند. کرایه هر نفری یکصد و چهل تومان است از شهرضا تا آبادان ولی عاقبت از دویست هم تجاوز کرد. در اطراف مسافرت به سمت حجاز، حرفهای مختلف شنیده می‌شود؛ «برمی‌گردانند هرچند از کویت باشد»، «نمی‌گذارند کسی برود به حجاز»، «حبس می‌کنند» و...

۲۸ سوال: از بروجرد حرکت کرده، از راه خرم‌آباد و صالح‌آباد وارد اهواز شدیم. شب را اهواز مانده علی‌الصباح حرکت نمودیم به سمت آبادان.

قریب به ظهر وارد آبادان شده در گاراج بعضی گفتند: آقایان مسافر! چون شما عازم مکه هستید صلاح در آن است که پیاده نشوید و با همین ماشین بروید «مینومی» پیاده شوید که برخورد به محذور نکنید. در بین رفقا اختلاف شد، عاقبت همه رأی دادند به رفتن. سوار

شده عصر به مینومی رسیدیم.

«مینومی» از دهکده‌های اطراف آبادان است. دهدار آن را شیخ ناصر می‌نامند. ساعت سه از شب آمد که آقایان اگر خواسته باشید حرکت کنید مرکب حاضر است. جهاز بخار کرایه هر نفری تا کویت شصت تومان و جهاز بادی بیست تومان، هرکدام بخواهید. رفقا گفتند: با جهاز بخاری می‌رویم.

سلخ شوال: از مینومی به سوی کویت حرکت کردیم، الآن که عصر است، هوا بسیار لطیف، جریان باد موافق، سیر جهاز سریع، نخلستانهای طرفین شط با صفا، رفت و آمد کشتی‌های کمپانی و دیگر جهازها و بلمها و موج آب بسیار جالب توجه است. عجاله بدمان نیست.

بالجمله دوازده روز در کویت توقف نمودیم تا وسایل حرکت فراهم شد.

۱۴ ذیقعه؛ وارد گمرک جریه شدیم. اینجا اول خاک سعودی است. مسافران و ماشین و بارهای آنها را تفتیش کردند. کم‌کم ظهر شد در گوشه گمرک برجی مشاهده می‌شود و قبضه‌های تفنگ آنجا گزارده. اول ظهر شرطی مشغول اذان شد، درب گمرک را به سرعت بستند و اجزاء گمرک و شرطی‌ها هرچه بودند به مسجدی که در سمت غربی گمرک بود درآمدند و نماز جماعت برپا شد. ماشین‌ها و مسافران معطل ایستادند تا اجزای گمرک از نماز جماعت فارغ شدند آنگاه درب گمرک باز شد و اجازه خروج دادند.

۱۷ ذیقعه؛ از جریه حرکت کرده شب را در «ارتواضیه» منزل نمودیم. در اینجا تانک و لوله‌ها و نقشه‌های ساختمان دیده می‌شود گویند معدن نفت ظهران در نزدیکی «ارتواضیه» واقع است این نقشه‌ها برای تأسیس اداره نفت است. والله اعلم.

۱۹ ذیقعه؛ از ارتواضیه حرکت نموده به رمل برخوردیم. بحمدالله به سلامتی از رمل گذشته به «مراح» یا «رواح» برخوردیم. اینجا بعضی از ادارات دولتی دیده می‌شود. چند چاه بسیار عمیق که عمق هر کدام پنجاه ذرع یا زیاده‌تر است و دلوهای بزرگ و طنابهای محکم و عمال مخصوص از طرف حکومت سعودی معین شده که هنگام عبور حاج آنها را سقایت کنند. از آنجا گذشته شب را در «ریاض» گذراندیم.

۲۰ ذیقعه؛ نزدیک غروب بود که از طرف شرطی‌خانه امر شد حجاج حرکت کنند. فردایش در محلی به نام مراد منزل نمودیم. اهالی مراد مثل سایر بلاد جزیره العرب همه فقیر

و بیچاره هستند. فراموشم نمی‌شود که مرغی ذبح کردیم و به اصلاح آن مشغول بودیم که چند پسر و دختر فقیر دورمان جمع شده بودند. هرچه از فضولات و اجزای غیر مأكول آن انداختیم، آنها به سرعت برداشته می‌خوردند.

۲۳ ذیقعه؛ از «مراد» حرکت کرده شب در «خَف» مانده علی‌الصباح حرکت کردیم. در بین راه، وسط بیابان چند طفل کوچک بلکه زنهای بزرگ و مردها نیز هریک کاسه‌ای در دست دارند، جلوی ماشین آب می‌خواهند. از مشاهده آنها که التماس می‌کنند و می‌گویند: حجی ماء، حجی ماء؛ رقتی بر من دست داد، ولی هرچه به شوفر التماس کردیم که ماشین را نگاه‌دار به اینها آب بدهیم، نگاه نداشت. می‌گفت: اینها بدوی هستند حرام است به اینها چیز دادن (ظاهراً مرادش این بود که اینها وحشی هستند و پای‌بند به دین نیستند) اما طولی نکشید هوا منقلب شد و باران آمد. نگارنده خوشحال شده گفتم: الحمدلله این بیچاره‌ها به آب رسیدند! بالجمله شب را در «عقیف» ماندیم.

۲۴ ذیقعه؛ از «عقیف» حرکت کرده و ظهر را در «دَفینه» و شب را در «موا» یا «أمه» ماندیم. اینجا سنگستان و جنگل است. چند چاه دارد؛ بعضی آب تالب آن و بعضی پایین‌تر، آبش شیرین و گوارا است، مگر آن که رنگ چای را غلیظ می‌کند چنانکه هرچند چای کم در قوری بریزند معذک پرنگ می‌شود.

۲۷ ذیقعه؛ از «موا» یا «أمه» حرکت کرده و شب را در «عُشیره» ماندیم. کوهستان است. اشجار زیاد دارد. اینجا شیعیان مُحرم می‌شوند.

۲۸ ذیقعه؛ در عُشیره با این که بادهای خنک می‌آمد، محرم شده لبیک گفتیم و سوار ماشین شدیم. همه کفن پوشیده و لبیک‌گویان راهی شدیم. حال غریبی به همه دست داد. از گریه نمی‌توانستیم خودداری کنیم. ظهر را در سیل که میقاتِ عامّه (اهل سنت) است و محل بازرسی مسافران و آبله‌کوبی است، توقف نموده، بعد از ظهر حرکت کردیم. از میان دو سلسله کوه که رنگ سنگهای سیاه بود و درختهای جنگلی زیاد داشت، حرکت کردیم به مزرعهٔ سبز و خرمی برخورداریم. تا نزدیکی مکه؛ اینجا را «شرایع» می‌گویند. دروازهٔ مکه است. محل بازرسی نیز هست. آب زبیده هم که برای مکه می‌رود از همین جا عبور می‌کند. آب صاف گرمی است. در آن آب، غسل کرده سوار شدیم. از موقع احرام تاکنون لبیک قطع نشده و نباید قطع شود تا نمایان شود خانه‌های مکه. و بالجمله غروب بیست و هشتم ذیقعه الحرام وارد



مکه شدیم.

مخفی نماناد که از کویت تا مکه را می‌توان با ماشین‌های لاری در عرض شش روز به خوبی طی کرد بلکه اگر راه شوسه بود سه روزه هم ممکن بود، چون تقریباً در حدود چهارصد فرسخ زیادتر نیست.

مکه

مکه شهری است واقع در شعاب و دره‌های کوه و زمین مستوی در آن کمتر است. عمارت‌های آن سه طبقه، چهار طبقه تا هفت طبقه است. عمارتی که دارای فضا و عرصه باشد در مکه کم است. هوای مکه گرم و کثیف است. آب مکه غیر از آب زمزم که برای تبرک باید خورد همانا قناتی است که زبیده خاتون زوجهٔ هارون الرشید از طائف به مکه آورده و حقیقتاً خدمت بزرگی به اهل مکه و عابرین و زائرین بیت‌الله نموده است؛ آب شیرین، زلال و گوارایی است و در تمام شوارع و محلات و مساجد و حمام و مدارس بلکه بعضی از خانه‌ها به وسیلهٔ لوله جاری است. بناهای مکه از سنگ و چوب و آهن و گچ ساخته شده. آجر کم است و خشت خام ابداً در کار نیست. لوازم زندگانی اهل مکه از ماکول و ملبوس و مرکوب و غیرها تمام باید از خارج بیاید و در عین حال از لطف الهی هرچه انسان بخواهد در مکه موجود است. مکه پایتخت و عاصمهٔ حجاز و نجد و ملحقات آن است و محلّ سکه زدن پول و مجلس شورا نیز در مکه است. اهل مکه شافعی مذهبند. مذاهب دیگر در آنجا کم است؛ مخصوصاً تشیع، بلکه شیعه در نهایت تقیه‌اند. مردم مکه از ثقلب و دروغ بدشان می‌آید. مسکرات در مکه استعمال نمی‌شود. زنا و فحشا در مکه نیست و اگر باشد خیلی در خفا است و هرگاه کشف شد شنیدیم که جرم سخت دارد بلکه حبس بر او قائلند اما ساز و غنا هست و از قمار چیزی نفهمیدیم. در سابق می‌شنیدیم که استعمال دخانیات مطلقاً ممنوع است اما حالیه منع در کار نیست بلکه سیگار از طرف حکومت تمبر خورده در بازار به فروش می‌رسد و فراوان هم هست.

حدود اسلامی تا اندازه‌ای در مکه و مدینه بلکه مملکت سعودی جاری است. جمعه و جماعات و سایر سنن و آداب اسلامی را کاملاً مواظبت می‌کنند. موقع نماز، همانطور که در مسجد جماعت برپا می‌شود، در ادارات، حتی قهوه‌خانه بلکه شرطی‌خانه نیز جماعت برپاست.

موقع نماز در مسجدالحرام طواف ممنوع است. اگر کسی خواب باشد او را بیدار می‌کنند، اگر نشسته باشد یا راه می‌رود او را به نماز وادار می‌کنند. در سابق زمان رسم بوده موقع نماز چهار امام از چهار مذهب حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی در چهار طرف کعبه اقامهٔ جماعت می‌نمودند و برای هر کدام مقامی است چنانکه شرح آن بیاید انشاءالله، اما حالیه چون ابن سعود سالک مذهب حنبلی است منحصر است به امام حنبلی و سایر ائمه ممنوعند از اقامهٔ جماعت و از این جهت و جهات دیگر اهل مکه چندان از حکومت سعودیه خشنود نیستند. چون زیارت اهل قبور و تعمیر قبور نزد سعودی‌ها ممنوع بلکه بدعت است! لذا هرکجا قبری که مورد توجه مردم بوده و بنایی بر آن بوده منهدم نموده‌اند. قبرستان ابی طالب که اول شهر مکه است هنگامی که از طرف عراق وارد شوند در شارع سلیمانیه طرف دست راست در دامنهٔ کوهی است که خراب و ویران کرده‌اند و زیارت آن از طرف حکومت اکیداً ممنوع است و آن تکیه مانندی است که سه طرف آن کوه و طرف جنوبی آن دیوار دارد و در این تکیه آثار چند اتاق دیده می‌شود که ظاهراً مقبره بوده. گویند قبر جناب عبدالمطلب و حضرت ابوطالب و خدیجه و جماعتی از بنی‌هاشم و غیرهم در اینجاست و نیز در مدینه، قبرستان بقیع را خراب کرده‌اند و تفصیل آن بیاید انشاءالله.

از قرار معلوم سعودی‌ها عنادشان با فرقهٔ شیعه بیش از سایر فرق است؛ زیرا هر محلی که مورد توجه شیعه بوده یا خراب کرده‌اند یا شرطی گذارده‌اند که زیارت بلکه ورود در آن محل ممنوع باشد.

رسم است دم دروازهٔ مکه سؤال می‌کنند مطوف شما کیست و اگر مسافر مطوف خود را تعیین نکند ورود او زحمت است؛ مثلاً مطوف شیعه این اوقات، حسین حمزه است که مخصوصاً در بین راه کویت تا مکه به ما می‌گفتند هرکجا از شما پرسیدند مطوف شما کیست بگوئید: حسین حمزه. حسین حمزه و اتباعش اظهار تشیع می‌کنند اما باطن را خدا می‌داند! مطوفین در مکه زیادند و بزرگ آنها را شیخ‌المطوفین گویند و عنوان مطوفی در مکه عنوان مهمی است.

المسجدالحرام

این مسجد واقع است - تقریباً - در وسط شهر مکه و کعبه در وسط این مسجد واقع



است که قبله و مطاف مسلمانهاست.

حضرمی^۲ گوید در کتاب تاریخ عمارة المسجد الحرام ابواب مسجد در عصر حاضر ۲۶ است بعضی از آنها یک منفذ دارد و بعضی دو یا زیاده، تا پنج منفذ هم دارد به این ترتیب:

- ۱ - باب السلام سه منفذ
- ۲ - باب قایتبای یک منفذ
- ۳ - باب النبی - ص - دو منفذ
- ۴ - باب العباس سه منفذ
- ۵ - باب علی - ع - سه منفذ
- ۶ - باب بازان دو منفذ
- ۷ - باب البغله دو منفذ
- ۸ - باب الصفا پنج منفذ و بابی که دارای پنج منفذ باشد منحصر است به همین.
- ۹ - باب اجیادالصغیر دو منفذ
- ۱۰ - باب المجاهدیه دو منفذ
- ۱۱ - باب مدرسة الشریف عجلان دو منفذ
- ۱۲ - باب ام هانی دارای دو منفذ
- ۱۳ - باب الحزوره دو منفذ، و این اوقات معروف است به باب الوداع
- ۱۴ - باب ابراهیم یک منفذ
- ۱۵ - باب الخوزی یک منفذ
- ۱۶ - باب مدرسة الشریف غالب دو منفذ کوچک
- ۱۷ - باب مدرسة الداودیه یک منفذ
- ۱۸ - باب العمره یک منفذ
- ۱۹ - باب الشده یک منفذ
- ۲۰ - باب مدرسة الزمامیه یک منفذ
- ۲۱ - باب الباسطیه یک منفذ
- ۲۲ - باب القطبی یک منفذ
- ۲۳ - باب الزیاده سه منفذ

۲۴ - باب‌المحکمه یک منفذ

۲۵ - باب‌السلیمانیه یک منفذ

۲۶ - باب‌الدربیه یک منفذ

پس مجموع ابواب مسجدالحرام ۲۶ و مجموع منافذ آن ۴۷ است.

مساحت تمام مسجدالحرام در عصر حاضر ۲۸۰۰۳ متر مربع است. در جانب شمال مسجدالحرام مسجدی به نظر می‌آید که معروف است به باب‌الزیاده، از قراری که معلوم می‌شود این همان دارالندوه است که قصی بن کلاب بنا کرده و در دوره اسلامی که مسجدالحرام را توسعه دادند، دارالندوه جزو مسجد شده. در جانب غربی نیز فضوه‌ای به نظر می‌آید که معروف است به رحبه باب ابراهیم و در زمان مقتدر عباسی متصل به مسجد شده است.

حضر می‌گوید: از آغاز اسلام تا کنون، هشت مرتبه مسجدالحرام توسعه پیدا نموده:

- ۱ - زمان عمر بن الخطاب ۱۷ ه.ق.
- ۲ - در خلافت عثمان ۲۶ ه.ق.
- ۳ - در عهد عبدالله بن زبیر ۶۵ ه.ق.
- ۴ - زمان ولید بن عبدالملک ۹۱ ه.ق.
- ۵ - عهد منصور عباسی ۱۳۷ ه.ق.
- ۶ - در عهد محمد المهدی عباسی ۱۶۰ ه.ق.
- ۷ - زیاده دارالندوه ۲۸۱ ه.ق.
- ۸ - زیاده باب ابراهیم ۳۰۶ ه.ق.

مقام ابراهیم

در جانب شرقی کعبه بین منبر و زمزم، صندوق مربع و مشبکی دیده می‌شود که بر سر آن قبه کوچکی است و درب این صندوق به جانب شرقی مسجد است و مقفل است و شرطی ایستاده مواظب است که کسی این صندوق یا قفل را نبوسد و اگر بوسید با خیزران او را منع می‌کنند.

«واتخذوا من مقام ابراهیم مصلى» گویند سنگی که حضرت ابراهیم -ع- موقع ساختن



کعبه بر آن ایستاده یا بر آن ایستاده و غسل کرده و اثر قدم آن حضرت روی آن مانده، در این صندوق است. به هر صورت پشت این مقام؛ یعنی جانب شرقی مسجد، ایوان کوچکی است که دو صف می‌توانند بایستند، هر صفی پنج نماز طواف را خلف مقام یا قریب به آن بخوانند.

منبر

در جانب شمالی مقام ابراهیم -ع- منبری دیده می‌شود از سنگ مرمر در نهایت زیبایی و سیزده پله دارد و بر عرشه منبر قبه‌ای است که بر چهار ستون کوچک از مرمر نهاده و روپوش آن قبه صفحات نقره است که با طلا مطلی نموده‌اند و خطیب، زیر قبه می‌ایستد و خطبه می‌خواند و از تابش آفتاب محفوظ است و بر سر در منبر که رو به شرقی مسجد است نوشته شده: «انّه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم، صدق الله جل اسمه، سنة ۹۶۶» از این عبارت معلوم می‌شود که بانی این منبر سلطان سلیمان خان بن سلطان سلیم خان عثمانی است.

باب بنی شیبیه

در خلف مقام ابراهیم جانب شرقی درگاهی است معروف به باب بنی شیبیه و آن عبارت است از دو ستون مربع مرتفع از رخام و نیم‌دایره‌ای بر سر این دو ستون واقع است ملون و منقش در جانب شرقی با آب طلا نوشته: «أدخلوها بسلام آمین» و نیز نوشته شده: الله جل جلاله «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین» محمد علیه السلام.

در صدر اسلام؛ یعنی قبل از توسعه مسجد الحرام اینجا درب مسجد بوده.

چاه زمزم

در سمت جنوبی مقام ابراهیم -ع- به فاصله چند ذرع بنایی است مربع و درب آن طرف شرقی مسجد الحرام باز می‌شود. در داخل این بنا چاه زمزم است که شرح پیدایش آن به واسطه ملک یا پای اسماعیل -ع- و خفای آن در عصر جاهلیت و حفر نمودن حضرت عبدالمطلب آن را و خواص آن، اظهر من الشمس است و محتاج به تفصیل نیست. بلی حضرمی گوید: در قعر چاه سه چشمه است: یکی محاذی حجرالاسود و دیگری

محدادی کوه ابوقبیس و سوم محدادی کوه مروه و چون دهانه چاه وسیع است اتفاق می افتاده بعضی عمداً یا خطأً یا اضطراراً خود را در چاه می انداخته و هلاک می شده اند! لذا از طرف حکومت امر شده تخته آهنی مدور بر دهنه چاه انداخته و چند سوراخ اطراف آن قرار داده، هر سوراخی به اندازه ای که دلو فرو رود و برآید. آب زمزم خوش طعم نیست ولی اخبار در خواص آن بسیار است. صاحب کتاب مزبور نقل می کند از حضرت رسول - ص - که فرمود: «ماء زمزم لما شرب له» لذا متصل از این چاه آب می کشند و در مشکها و کوزه ها کرده به اهل مسجد و حجاج داده پول می گیرند و حجاج از این آب گرفته به اطراف برای استسفا می برند. بالای بام زمزم حجره مانده است که رئیس مؤذنین در آنجا ایستاده اوقات اذان به مؤذنین که در مناره های اطراف مسجدند، اعلان می کند و هنگام جماعت نیز تکبیرات نماز را می گوید و مأمومین را از حرکات امام مطلع می سازد.

در خارج مطاف سه بنا دیده می شود، در سمت شمال و غرب و جنوب کعبه؛ اول: مقام حنفی است که واقع است مقابل حجر اسماعیل. دوم: مقام مالکی است که در سمت غربی کعبه واقع است. سوم: مقام حنبلی است که نزدیک زمزم و مقابل حجرالاسود واقع است، اما از مقام شافعی اثری نیست.

حضر می گوید: مقام شافعی در سابق زمان، خلف مقام ابراهیم بوده و شکل اول آن

زائل شده و معلوم نیست در چه تاریخی زائل شده است؟

حضر می هفت مناره بزرگ برای مسجدالحرام نقل می کند:

۱ - مناره باب العمره

۲ - مناره باب السلام

۳ - مناره باب علی - ع -

۴ - مناره باب الوداع

۵ - مناره باب الزیاده

۶ - مناره ای که در جانب شرقی مسجد بین باب النبی - ص - و باب السلام واقع است

۷ - مناره ای که در طرف شمالی مسجدالحرام واقع است. پیش از این، رسم بر این

بوده که به وسیله روغن زیت و قنادیل مسجدالحرام را روشن می کرده اند و اکنون به وسیله برق روشن می کنند بلکه چنانچه حضر می گوید مسجدالحرام دو کارخانه برق دارد.

در سابق زمان، تدبیر امور مسجدالحرام از حقوق مؤذنان و فراشان و کناسان و بوابان و سایر مستخدمان و همچنین سایر امور؛ از قبیل تعمیر و مرمت و غیره به دست امیرانی بوده که از جانب خلفا و سلاطین منصوب می‌شده‌اند و در دوره عثمانی‌ها نیز چنین بود. جز این که نایب مخصوصی جهت رسیدگی به امور مسجدالحرام می‌فرستاده‌اند و در دوره سعودی اداره خاصی جهت رسیدگی به امور مسجدالحرام تأسیس نموده‌اند مسمی به «مجلس اداره الحرام». حضرمی گوید: مجموع ستونهای اطراف مسجدالحرام ۴۸۴ است و ۶۷ ستون در دارالندوه است و تمام این ستونها در رواقهای اطراف مسجدالحرام قرار دارد، سوای عمودها و ستونها که در فضای مسجد موجود است که آنها بالغ بر ۳۱۱ می‌باشد.

در جانب شمالی مسجدالحرام، نزدیک باب‌السلام، کتابخانه‌ای است که بر بالای درب آن نوشته است: «مکتبه الحرم». چون داخل می‌شوی، طرف دست راست بالا رفته اتاق بزرگی است، اطراف آن دولاپچه‌های زیاد است که مخزن کتب است، از هر قبیل کتاب موجود است. اغلب کتب فقه و حدیث و تجوید و کلام است.

شیخ محمد حنفی بخارایی گوید: تأسیس این کتابخانه به زمان سلطان عبدالمجید عثمانی مربوط است و مدیر آن در حال حاضر شیخ محمد داغستانی است و عدد مجلدات این کتابخانه سی هزار می‌باشد. در ردیف این کتابخانه چهار قبه است که منتهی به دارالندوه می‌شود. حضرمی گوید: اینها چهار مدرسه است که در زمان سلطان سلیمان عثمانی تأسیس شده و شرح مفصلی می‌دهد و راجع به ساختن آنها و عدد طلاب و مدرسین و فراش و حقوق و شهریه هر یک.

صفا و مروه

حضرمی گوید: صفا سنگی است از رزق رنگ و بزرگ بر پایه کوه ابوقییس، که اکنون چند پلکان بر آن ساخته شده و مروه سنگ بزرگی است که متصل است به کوه قعیقان که بر آن نیز چند پلکان ساخته شده و بین این دو کوه بازار است که شارع مسعی گویند، چون که یکی از مناسک عمره و حج، سعی در این شارع است. از صفا به مروه چهار مرتبه و از مروه به صفا سه مرتبه. (قال الله تعالی: «ان الصفا والمروة من شعائر الله») در سابق زمان مسقف نبوده، در عهد شریف حسین که قبل از ابن سعود بود، شارع مسعی مسقف شد و در دوره سعودی به

سنگ مفروش شد. وی اضافه می‌کند: شارع مسعی چنانکه خودم مساحت کردم، طولاً از صدر صفا تا صدر مروه ۳۹۴ متر و ۳۵ سانتی‌متر و عرضاً ۱۲ متر است.

الکعبه

کعبه بنایی است مربع‌البنیان، در وسط مسجدالحرام. حضرمی گوید: ارتفاع کعبه از زمین مطاف ۲۷ ذراع است و عرض دیوار جنوبی آن بیست ذراع و عرض دیوار شمالی بیست و یک ذراع می‌باشد و اختلافات دیگر نقل کرده که در ذکر آن فایده‌ای متصور نیست. و چنانکه از کریمه «ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکاً» استفاده می‌شود، این اول بنایی است که در روی زمین نهاده شده، نهایت این که سخن در این است: آیا اول بنا است به طور مطلق یا اول بنا است جهت عبادت.

رسم است در موسم، یعنی مادامی که حاج در مکه می‌باشند، بعضی روزها دو ساعت قبل از ظهر در کعبه را باز می‌کنند و نردبان سه‌پله‌ای پای درب کعبه می‌گذارند برای عموم و گاهی که امرا و اکابر می‌آیند، نردبانی است به شکل منبر که پایه‌های آن قرقره دارد و جنب بنای زمزم نهاده می‌آورند و متصل به آستانه باب کعبه می‌کنند که به آسانی داخل کعبه شوند بالجمله، سادن^۳ کعبه، که در این هنگام شیخ محمدالامین الشیبی است، یا نایب او، در باب کعبه می‌نشینند و از هر نفری که بالا می‌رود پولی گرفته اجازه دخول می‌دهد. و پیش از بالا رفتن هم شرطی‌ها که موکل بر نردبان هستند، پولی می‌گیرند. پس از داخل شدن به کعبه شیخ زاده‌ها نیز سر و کیسه‌ای می‌کنند. داخل کعبه سه ستون چوبی از زمین تا طاق نصب است. مستحب است پای هر ستونی نماز بخوانند و دعا کنند.

حضرمی گوید: در جوف و داخل کعبه هفت لوح سنگی است که به دیوار کعبه نصب

است:

- ۱ - به دیوار شرقی طرف راست در سال ۸۸۴ ه. ق. به امر ابوالنصر قایتبای.
- ۲ - به دیوار شمالی در سال ۱۱۰۹ ه. ق. به امر مادر مصطفی خان.
- ۳ - به دیوار غربی در سال ۶۸۰ ه. ق. به امر ملک یمن.
- ۴ - به دیوار غربی در سال ۶۲۹ ه. ق. به امر مستنصر عباسی.
- ۵ - به دیوار غربی در سال ۱۰۴۰ ه. ق. به امر سلطان مراد خان عثمانی.

۶- به دیوار غربی در سال ۱۰۷۰ ه.ق. به امر محمد خان.

۷- به دیوار غربی در سال ۸۲۶ ه.ق. به امر برسبای.

این هفت نفر کسانی هستند که هر یک به نوبت، خانه کعبه را تعمیر نموده‌اند و حضرمی عین عبارات الواح منصوبه را در تاریخ کعبه نقل می‌کند. طالبین به آنجا رجوع فرمایند.

دیوارهای داخل کعبه از بالای این الواح تا سقف و همچنین سقف کعبه پوشیده است به پارچه حریر گلگون رنگ که خطوط دالبری سفید در او نقش است و در بین خطوط یا جداول دالبری نوشته: «لا اله الا الله محمد رسول الله» و نیز دوائر در آن دیده می‌شود که مطرز شده: «یا حنان یا منان یا سلطان یا سبحان» به خطوط سفید و این پوشش از زمان سلطان عبدالعزیز عثمانی تقریباً از هفتاد سال قبل است و اما ستونهای سه گانه از عهد عبدالله زبیر نصب شده و نیز چون داخل کعبه شوی، طرف دست راست دری جهت پلکان بام کعبه معروف است به «مقام علی - ع -». زمین داخل کعبه مفروش است به سنگ رخام.

شاذروان کعبه

مراد از «شاذروان» اساس بنای کعبه است که سه طرف؛ شرقی، جنوبی و غربی از دیوار کعبه بیرون آمدگی دارد و از سنگ مرمر و رخام است و ارتفاع آن از زمین مطاف مختلف است؛ از یک شبر (وجب) تا یک ذراع.

فقها گویند: در حال طواف جایز نیست بر شاذروان برآیند یا دست خود را بر آن گذارند. از کلمات بعضی معلوم می‌شود که اگر چنین کنند، طواف باطل شود. برای کعبه چهار رکن است؛ حجرالاسود یا رکن شرقی مقابل آن، در طرف شمال رکن عراقی است و مقابل آن در طرف غرب رکن شامی است و مقابل آن در طرف جنوب رکن یمانی است.

حجرالأسود

یکی از موضوعات مهم حج حجرالاسود است و برای او داستانها و گزارشاتی است. اگر همه آنها را کسی جمع کند خود کتاب مفصلی خواهد شد. اجمالاً این سنگ سیاه در رکن شرقی در جلبابی از نقره مخفی است و برای این جلباب یا طوق نقره‌ای نقبه‌ای است به

اندازه‌ای که سر آدم داخل شود. چند نفر شرطی از طرف حکومت مواظب حجر هستند برای محافظت آن و دیگر جهت آن که ازدحام مردم برای تقبیل حجر مورث زحمت، و بسا هست که موجب هلاک می‌شود.

حجر اسماعیل

آن قطعه‌ای است در طرف شمالی کعبه به شکل نیم‌دایره و دیوار کوتاهی در حدود یک متر آن را احاطه کرده و آن دیوار از سنگ رخام است و برای حجر دو باب است: شرقی و غربی و گویند قبر حضرت اسماعیل و مادرش در حجر است بلکه جماعتی از پیغمبران را گویند ولی آنها محل خلاف است و در حال طواف البته باید داخل حجر نشوند و الا طواف باطل خواهد بود و ناودان طلای کعبه طرف حجر است و موقع باران آب آن در حجر می‌ریزد و مردم در زیر ناودان جمع می‌شوند که آب ناودان بر سر آنها بریزد.

معجن

حُفْره‌ای شبه حُفْرهٔ محراب، جنب دیوار شرقی کعبه بین باب کعبه و باب شرقی حجر اسماعیل واقع است که آن را معجن می‌نامند. گویند جبرئیل نماز پنجگانه را با رسول خدا - ص - در این مقام بجا آورد.

حضر می‌گوید: محمد^۴ بن سبکتکین کعبه را به دیباج اصفر پوشانید و ناصر بالله عباسی به دیباج اخضر و سپس به دیباج اسود و این رویه باقی ماند که اکنون هم پوشش کعبه از دیباج سیاه رنگ است.

در کتاب مرآة‌الحرمین است - چنانکه حضر می‌نقل کند - که اسماعیل بنی‌الناصر سه قریه در نواحی مصر خرید و وقف نمود برای کعبه از داخل و خارج و پوشش حجرهٔ نبی - ص - در مدینه. رنگ پوشش خارج کعبه سیاه است و رنگ داخلش احمر است و رنگ پوشش حجرهٔ نبی - ص - سبز است و سلیمان عثمانی هفت قریهٔ دیگر از نواحی مصر را با پول بیت‌المال خرید و وقف نمود جهت پوشش کعبه و حجرهٔ نبی - ص - و اضافه نمود بر آن سه ده را که اسماعیل بن ناصر آنها را وقف نموده بود. از قرار معلوم پوشش خارج کعبه هر سال عوض می‌شود اما پوشش داخل و پوشش حجرهٔ نبی - ص - هر چند سال یک مرتبه. این موقوفه؛

یعنی دهکده‌های دهگانه، همچنان بود تا اوایل قرن ۱۳ ه. ق. که محمد علی پاشا، خدیو مصر منحل نمود. شریف مکه که در آن وقت حسین بن علی بن عون بود پس از آن که استقلال مملکت حجاز را اعلان نمود، وسائل بافتن پوشش کعبه را فراهم کرد تا آن که حکومت سعودی غالب شد و حکومت اشراف منقرض گردید. عبدالعزیز که فعلاً سلطان حجاز و نجد است دارالکسوه‌ای در مکه بنا کرد و عمال مخصوصی از هندوستان آورد و آلات و ادوات خاصی تهیه نمود و در سلخ ذیقعدہ ۱۳۴۶ ه. ق. پوشش کعبه را همانند پوششی که از مصر می‌آمد از دارالکسوه مکه درآمد. جنس پرده ابریشم سیاه است و جداول برجسته به شکل دالبر در آن بافته شده و در طی جداول بافته شده: «لا اله الا الله محمد رسول الله» و برای پوشش، کمربندی است به عرض یک متر که در ثلث اعلای پوشش دوخته شده. و با سیم طلا به خط جلی در جانب شرقی نوشته بعد از بسم الله، «واذ جعلنا البيت مثابة للناس» تا «التواب الرحيم» و در جانب جنوب بعد از بسم الله، «قل صدق الله» تا «على ما تعملون» و در جانب غربی بعد از بسم الله، «واذ بوأنا لإبراهيم» تا «بالبیت العتیق» و نیز در جانب شرقی زیر کمربند این عبارات را با سیم طلا نوشته‌اند: «هذه الكسوة صنعت في مكة المباركة المعظمة بأمر خادم الحرمين الشريفين جلاله الملك الامام عبدالعزيز بن عبدالرحمن الفيصل آل سعود، ملك المملكة العربية السعودية أيده الله تعالى بنصره، سنة ۱۳۴۶ هجرية على صاحبها أفضل التحية وأتم التسليم» و بر پرده کعبه با سیم طلا نیز آیات چندی نوشته در تاریخ کعبه ثبت است به آنجا رجوع شود.

سدانه کعبه

یکی از عناوین مربوط به مکه «سدانت» است؛ یعنی خدمت. بعد از آن که حضرت ابراهیم -ع- کعبه را بنا نمود، سدانت آن را به حضرت اسماعیل واگذارند سپس با اولاد اسماعیل بود تا آن که بنی جرهم از اولاد اسماعیل غصب نمودند و بنی خزاعه از بنی جرهم گرفتند و چون قصی بن کلاب قوتی به دست آورد از بنی خزاعه گرفت و به پسر بزرگ خود عبدالدار سپرد، آنگاه به شبیه رسید و در اولاد شبیه تا کنون باقی است که به ارث می‌برند. مستحب است داخل کعبه شدن و نماز خواندن و اقل آن دو رکعت است و احادیث زیاد در فضیلت آن نقل کنند، بدین مضمون:

«من دخل البيت فصلی فيه دخل فی حسنة وخرج من سیئة مغفوراً له»

بیشتر رسم بر این بود که هر سال پوشش کعبه و پرده و کمر بند آن را عوض می‌کرده‌اند، پرده و کمر بند بین امیران تقسیم می‌شد و پوشش کعبه و پرده باب‌التوبه که داخل کعبه بر باب پلکان بام کعبه آویخته و پرده مقام ابراهیم - ع -؛ این سه قطعه از بنی‌شیه بود. که بین خود تقسیم نموده و به حجاج و غیرهم می‌فروختند. اما در دوره سعودی چنانکه حضرمی گوید: پوشش کعبه و پرده باب کعبه، و پرده باب‌التوبه و پرده مقام ابراهیم بین بنی‌شیه تقسیم می‌شود - بالسویه رجالاً و نساءً، صغیراً و کبیراً - مگر رییس آنها که کلیددار باشد که او دو سهم می‌برد.

نماز جمعه

پنجم ذی‌حجه یا به قول عامه ششم، روز جمعه بود، یک ساعت به ظهر مانده وارد مسجدالحرام شدم که محلی برای نماز پیدا کنم در تمام مطاف و مقامات اربع و رواق‌های اطراف، مردم به صف نشسته بودند، می‌خواستم نزدیک منبر باشم برای استماع خطبه و به قدری آنجا ازدحام بود که من به روی پا ایستاده بادم و جای نشستن نبود، به حال قیام دو ورق قرآن خواندم.

هفتم ذیحجه، که هشتم در نزد عامه بود، عازم منا شدیم، رهسپار عرفات شدیم. هنگامه عرفات و جمعیت و اختلاف صور اشخاص و وضع چادرها، بخصوص چادرهای مطوفین و سایر اوضاع عرفات و آن منظره شگفت‌آور، به گفتن معلوم نمی‌شود، مگر آن که انسان برود و به رأی‌العین ببیند.

بعد از مغرب حرکت کرده، در مشعر بیتوته کردیم علی‌الصباح از مشعر کوچ کرده آمدیم منا. امروز را عامه رسماً عید می‌دانند. توپ عید را زدند، مناسک عید بجا می‌آورند ولی ما یقین داریم که امروز نهم است. می‌خواهیم برویم ولی خوف داریم که منع کنند. تا بعد از ظهر ماندیم آنگاه حرکت کردیم به سوی عرفات در بین راه به ماشینی برخورد سوار شدیم، طولی نکشید که وارد عرفات شدیم. از دور چادرهایی به نظر می‌آید. جمعیت زیادی مشاهده می‌شود. حوزه حوزه مشغول دعا و تلاوت و زیارت و توبه و انابت هستند اصلاً حال خوشی امروز در عرفات مشاهده می‌شود معلوم می‌شود امروز عرفه است عجب حال توجه و انقلاب

و زاری و تضرعی به مردم دست داده! آخر دیروز هم در این صحرا بودیم اما انقلاب حالی در خود ندیدیم.

حوالی غروب عده‌ای شرطی وارد عرفات شده مردم را به عنف گرفته، در سیاره‌ها انداختند و می‌برند به جانب منا و محکمه برای تحقیق. هیاهوی غریبی رخ داد. مردم همه مضطرب و پریشان از این سو به آن سو فرار می‌کنند. به رقفا سفارش کردم: ملتفت باشید پیش از غروب از حدود عرفات خارج نشوید، اما از یمین به یسار فرار کنید. در این بین هوا منقلب شده ابر شد و باران به شدت باریدن گرفت. شرطی‌ها عده‌ای را گرفته سوار سیاره‌ها شدند و رفتند. عرفات امن شد و آثار مغرب ظاهر گردید. اذان مغرب را گفته از حدود عرفات خارج شدیم. هوا کمی سرد است، باران هم می‌آید و ما هم سر و پای برهنه فقط دو جامه احرام در بر داریم و بس، ولی با شوق آمدیم و وارد منا شدیم. شب را در چادر به سر برده سحر برخاستیم رو به مشعر آورده در راه دچار شرطی شدیم، رشوه دادیم و رد شدیم. در مشعر وقوف اختیاری را درک کرده، صبح به منا بازگشتیم. مناسک و مراسم عید را بجا آوردیم و در این احتیاط بعضی از عامه هم با ما همراهی کردند.

پس از مراجعت از منا، اوضاع دگرگون شده عربها به دیدهٔ عداوت و دشمنی به عجمها نگاه می‌کنند بلکه بد می‌گویند، شتم می‌کنند، حتی شنیده شد بعضی از کسبهٔ مکه با عجمها معامله نمی‌کنند! نگارنده به چشم خود دیدم که در مسجدالحرام چند نفر مصری و غیر مصری از اعراب و شرطی یک نفر ایرانی را گرفته می‌زدند و بعضی دیگر، آنان را بر این کار تشجیع و ترغیب می‌کردند و می‌گفتند: «جزاك الله خيراً، جزاك الله خيراً!» از یکی پرسیدم علت این کار و سبب این سب و شتم در گفتار چیست؟ گفت: عجمها حرمت مسجد را نگاه نداشتند، دیگر از این بالاتر که یک نفر عجمی دیروز مسجدالحرام را نجس کرده است! گفتیم: معاذ الله! مسلمان چنین عملی را مرتکب نمی‌شود. کدام عقل باور می‌کند که یک نفر مسلمان ایرانی از راه دور با آن صدمات شدید و مخارج گزاف (ده هزار تومان یا اقلأً پنج هزار تومان) به مکه بیاید و مسجدالحرام را نجس کند؟! «سبحانك هذا بهتان عظیم!»

سیزده ذی‌حجه یا ۱۴ آن، به قول عامه، بعد از ظهر در مسجدالحرام بودیم، انقلابی در مردم مشاهده کردم؛ عربها شادی می‌کنند، به یکدیگر بشارت می‌دهند که: قُتِلَ العجمی، قتل العجمی! وقتی به ایرانی‌ها برمی‌خورند، دست بر گلو می‌گذارند و می‌گویند: کلّ عجمی یذنب! و

آنان را تهدید به قتل می‌کنند. به همراه بعضی از رفقا از باب ابراهیم خارج شده، رو به طرف صفا مقابل شرطی‌خانه رفتیم. هنگامه غریبی است! می‌گویند: طالب پسر حسین یزدی ایرانی را که مسجد را نجس کرده، گردن زدند و اینک شرطی‌ها دارند خاک بر خون او می‌ریزند! و ما چیزی که به چشم دیدیم همین خاک ریختن شرطی‌ها بود و بس.

پس از نماز مغرب و عشا در بازار صفا چند نفر را دیدم که جنازه‌ای را به دوش کشیده می‌برند؛ یکی از رفقا جزء مشیتین است. از وی پرسیدم: جنازه کیست؟ آهسته گفت: جنازه جوانی است که امروز بی‌تقصیر گردنش را زدند. خرده خرده خوف و وحشت در ایرانی‌ها پیدا شد و به آنها گفته می‌شد: به تنهایی جایی نروید. در وقت نماز عامه، در مسجد نباشید. هنگام نماز و طواف، احتیاط را از دست ندهید. چون بعضی از عوام ایرانی بسا بود مهر می‌گذارند و البته این کار مورث فتنه بود و بالجمله دو روزی این همه‌مه و اضطراب بود، آنگاه از طرف حکومت سعودی جلوگیری شد و ریشه این فتنه، مصری‌ها بودند. ولی آنچه در جریده «ام‌القری» که نشریه رسمی مکه است و هفته‌ای یک مرتبه منتشر می‌شود، چنین نوشته بود: «ام‌القری، ۹۹۰ الجمعة ۲۰ ذی‌الحجّة ۱۳۶۲، ص ۳، بلاغ رسمی، رقم ۸۲، جریمه منکره - القت الشرطة القبض فی بیت‌الله الحرام فی یوم ۱۲ ذی‌الحجّة ۱۳۶۲ علی المدعو عبده طالب بن حسین الايراني من المنتسبين الى الشيعة فی ایران وهو متلبس بأقذر الجرائم وأفبحها وهي حمل القاذورات (العذرة) وهو يلقيها فی المطاف حول الكعبة المشرفة بقصد ايداء الطائفين واهانة هذا المكان المقدس وبعد اجراء التحقيق بشأنه وثبوت هذا الجرم القبيح منه فقد صدر الحكم الشرعي بقتله وقد نفذ حكم القتل فيه فی يوم السبت، ۱۴ ذی‌الحجّة ۱۳۶۲ ولذا حرر»

لیکن آنچه را پس از تحقیق بدست آوردیم و از اشخاص موثق شنیدیم این بود که این شخص؛ یعنی طالب بن حسین از اهالی توابع یزد بوده و برای حج مشرف شده و ابدأ در مقام تلویت مسجد و اذیت طائفین نبوده بلکه فی‌الجمله امتلاء معده داشته و در روز ۱۲ که از منا مراجعت کرده بعد از ظهر وارد مسجد الحرام شد، برای طواف حج، در بین طواف نظر به گرمی هوا و امتلاهی مزاج، حالت استفرغی به او دست داده، به ملاحظه این که مبدا قی عارض شود و روی زمین مسجد بریزد گوشه جامه احرام خود را مقابل دهن گرفته و در آن قی کرده و اطراف آن را گرفته که ببرد خارج مسجد بریزد، قدری از آن از گوشه جامه روی سنگهای مطاف ریخته، شرطی به گمان آن که اینها قاذورات است او را گرفته و چند نفر مصری به



اتفاق شرطی‌ها او را به شرطی‌خانه جلب نموده از آنجا نزد قاضی می‌فرستند. مصری‌ها به ناحق شهادت می‌دهند و قاضی حکم قتل آن بی‌گناه را صادر نموده و بالأخره روز ۱۴ یا به قول ما ۱۳ برابر باب صفا محاذی شرطی‌خانه حرم، او را گردن می‌زنند! این است آنچه ما دیدیم و شنیدیم.

پس از آن واقعه، فریادها از اطراف بلند شد و تلگرافات زیاد از بلاد مسلمین به حکومت سعودیه شد و در اغلب بلاد ایران مجلس ترحیم جهت طالب برپا نمودند و در عراق عرب مخصوصاً زیارتی اربعین، دسته‌های زیاد به نام «انصارالحسین» از بصره و عشار و بغداد و کاظمین و عشایر اطراف فرات و سامرا می‌آیند کربلا برای عزاداری و زیارت. شنیده شد که در اشعار خود که می‌خوانده و سینه می‌زده‌اند فراوان لعن بر وهابی‌ها و سعودی‌ها می‌کرده‌اند و از آنها تبری می‌جسته‌اند. اما گروهی می‌گفتند: این هیجان و هیاهو دسیسه‌ی اجانب است که القای نفاق بین مسلمانان کنند. و نیز می‌گفتند: برای منع حکومت سعودی است از دادن نفت طهران به آمریکایی‌ها. والله العالم بحقایق الأمور.

بعد از مراجعت از منا در صدد بوم بدانم جمعیت حجاج امسال چقدر بوده تا آن که جریده «ام‌القری» را دیدم متعرض شده و عین عبارت او این است:

«ام‌القری ۹۹۱ الجمعة ۲۷ ذی‌الحجة ۱۳۶۲ ه.ق. بلغ عدد الحجيج فی هذا العام ۶۲۵۹۰ من طریق البحر ۳۵۱۵۴، من البرّ بالسّیارات ۵۹۲۰، من طریق الجوی ۳۰، من الیمینین ۲۳۸۶ والباقي من انحاء المملكة العربية السعودية»

شب ۷ محرم ۱۳۶۳ ه.ق. مطابق ۱۳ دیماه باستانی از مکه مکرمه حرکت نمودیم به سوی مدینه منوره، مدت توقّف ما در مکه ۳۸ روز بود و علت این توقیف جبری، با این که بسیاری از حجاج بعد از ما وارد مکه شدند و جلوتر از ما خارج گشتند، این بود که ما در حدود ۳۰۰۰ نفر بودیم که از عبدالرزاق شامی ساکن کویت ماشین کرایه کرده بودیم و اغلب ماشین‌های او خراب بود و حجاج را در بین راه به زحمت انداخت، حتی بعضی نرسیدند گروهی چون دیدند وقت می‌گذرد و ماشینها هم خراب است، به وسیله ماشین‌های سعودی آمدند. حکومت سعودی کرایه اینها را بعلاوه گوسان^۵ ۳۰۰۰ حاج را از عبدالرزاق می‌خواست. عبدالرزاق هم چنین پول نقدی مهیا نداشت، لذا حکومت کلیه ماشین‌های شامی را توقیف کرده اجازه مرخصی نمی‌داد حتی ماشین‌های بی‌عیب، مثل ماشین ما نیز توقیف بود تا آن که حجاج فشار آوردند به حسن پسر حمزه که اکنون مطوف شیعه است، از آن هم نتیجه‌ای

حاصل نشد. شکایت کردند به دربار ابن سعود، او رجوع داد به مهدی که در واقع حاکم مکه بود، آن هم سودی نبخشید، مجدداً ارجاع داد. پس از شکایت به عبدالله که وزیر مالیه است، او عبدالرزاق را طلبید، کارهای او را اصلاح کرد و رخصت حرکت داد. پنج ساعت از شب هفتم گذشته بود که از مکه خارج شده، علی‌الصباح وارد جده شدیم. از کویت تا مکه و از مکه تا مدینه و ایضاً از مدینه تا کویت فقط راه شوسهٔ حسابی از مکه تا جده است که قیرریزی شده است و الاً مابقی راهها همه خراب بلکه خراب اندر خراب است.

جده شهر بزرگی است بر ساحل دریا، هوای آن کثیف است، مخصوصاً شبها شبنم دریا اذیت می‌کند. آب آن از دریا بوسیلهٔ کارخانه، تصفیه و شیرین می‌شود. اهالی آن مرکب از عناصر مختلف و اغلب اهل سنت می‌باشد و اما شیعه خیلی کم است. موقعیت آن برای تجارت خوب است. بازار وسیع و معموری دارد. معروف است قبر حوا در جده است. تفحص کردیم باغ کهنه‌ای را نشان دادند که درب آن مقفل بود گویا از طرف حکومت سعودی ورود در آن ممنوع بود. برای این که داخل آن را تماشا کنیم اطرافش را گردش کردیم، از طرفی که دیوار آن کوتاه بود ملاحظه کردیم باغ کهنه‌ای بود و چند تلّ خاک و هوار در آن دیده می‌شد که گویا بنایی بر آن بوده و خراب شده یا مخصوصاً خراب کرده‌اند. اما بقعه‌ای که سابقاً می‌شنیدیم وسط قبر روی ناف حوا ساخته‌اند ابدأ اثری از آن ندیدیم بلکه اثری از قبر هم پیدا نبود، مگر همان هوارها که دیده می‌شد.

دو شب در جده ماندیم و از جده تا مدینه هم دو شب بین راه ماندیم. با آن که از مکه تا مدینه حدود هفتاد فرسخ بیشتر نیست. بلی راه غالباً رمل و سنگلاخ است معدک بهتر از راه کویت تا مکه است. علاوه بر این که آبدی‌ها بسیار است، مثل رابغ و وادی ابن‌الشیخ و آبادیهای دیگر.

عصر شنبه یازدهم محرم وارد مدینه طیبه شدیم، بیرون دروازه آستانسیا؛ یعنی ایستگاه قطار آهن که چندین سال قبل بین مدینه و شام را وصل می‌نمود، تماشا کردیم. ساختمانهای سنگی زیبایی است ولی مدت‌ها است مخروبه است. بالجمله وارد مدینه شده و در باغ صافی در محله نخاوله منزل کردیم. باغ صافی بزرگ و با صفا است. درخت نخل و غیره فراوان دارد. زیر نخلها سبزی‌کاری می‌کنند. مکینهٔ آبی هم دارد. طرف قبله این باغ، بنای عالی سه طبقه هست در مقابل این بنا حوض بزرگی است. حجاج بسیاری در این باغ منزل

گرفته‌اند. ما نیز در ایوان مقابل حوض منزل کردیم. حاجی اسعد که این باغ و بنا را از متولی آن اجاره کرده و به حجاج اجاره می‌دهد اظهار داشت که این باغ از جمله موقوفات سید صافی و راجع به یک دسته از سادات مدینه است. در مدینه و همچنین در مکه، دو نژاد اییض و اسود دیده می‌شود. در مدینه از مهاجرین بلخ و بخارا فراوان هستند و غالباً حنفی مذهبند اما اهل مدینه شافعی مذهبند و علی‌الظاهر بد مردمانی نیستند. شنیدیم که در مدینه و اطراف آن، چهار هزار نفر شیعی مذهب یعنی اثنی عشری می‌باشند و در حدود دویست و پنجاه حسینی و صادقی و موسوی دارند و اغلب بی‌سواد و بیکاره و فقیر هستند. گویا در سابق موقوفات زیادی بوده که بین آنها قسمت گشته و امورشان اداره می‌شده است و اکنون از بین رفته یا غصب گردیده، لذا سادات مدینه اغلب بیچاره و تهی‌دستند. حجاج که مدینه می‌روند؛ یعنی حجاج شیعه از آنها دستگیری می‌کنند.

مدینه هم مثل مکه در کوهستان واقع است، آلا این که هوای مدینه لطیف‌تر و سردتر و زمین آن هموارتر و برای فلاح‌ت قابلتر است. آبش شیرین است ولی از آب زبیده بهتر نیست. باغات و نخلستانش فراوان و زراعت غله و سبزیجاتش بسیار است. اغلب به واسطه شتر و الاغ آب می‌کشند برای زراعت.

چند مکینه آب هم هست اما با کمی قنات نعمت فراوان است و بالجمله کسی که از مکه می‌رود به مدینه، خیلی مدینه به نظرش جلوه می‌کند و واقعاً هم بی‌صفا نیست. قلعه‌بندی مدینه خیلی محکم ولی کوچک است. محلات زیادی در خارج قلعه است؛ از جمله آنهاست محله نخاوله. قبرستان بقیع واقع در سمت شرقی مدینه است و قبور ائمه اربعه: حضرت امام حسن مجتبی، حضرت سجاد، حضرت باقر و حضرت صادق - علیهم‌السلام - و عباس بن عبدالمطلب و حضرت زهرا - علیها‌السلام - بنا بر قولی در یک صفه مانند مدفونند در سابق حرمی و گنبدی در کار بوده ولی اکنون بنایی نیست. فقط صورت قبور هست و بس. قبرستان بقیع دارای حصاربندی است و دو باب دارد؛ یکی از آنها مسدود بود و برای بقیع دربان و خادم و یک دسته شرطی دارد که اگر کسی خواست قبری را ببوسد جلوگیری کنند و همچنین اگر از روی کتاب، مثل مفاتیح یا مفتاح خواست زیارت‌نامه بخواند مانع شوند. کتاب را با صاحبش جلب کرده جریمه می‌کنند. وقتی پول نشان آنها دهی دست برمی‌دارند و این کار منحصر به بقیع نیست بلکه در همه جای مدینه و مساجد و مجامع آن، این رویه

هست.

اما اگر از حفظ یا از روی کتابهای کوچک بخوانی مانع نمی‌شوند مگر آن که کلماتی مثل آن که در زیارت حضرت زهرا - س - «المظلومة» یا «المغصوبة حقهها» و امثال آن را محو می‌کنند یا با مداد به طوری سیاه می‌کنند که دیگر خواننده نشود.

در مدینه چند مسجد است که نماز خواندن در آنها مستحب است: ۱ - مسجد شجره که میقات اهل مدینه است ۲ - مسجد قبا که محلی است بسیار با صفا.

مسجد قبا خیلی جلیل‌القدر است. حتی بنابر قولی، شأن نزول آیه شریفه «لمسجدُ أُسس علی التقوی من اول یوم...» همین مسجد است، گرچه تحقیق آن است که شأن نزول این آیه همانا مسجد مدینه (مسجدالنبی) است که قبر مطهر حضرت رسول در آن واقع است. ۳ - مسجد فتح ۴ - مسجد ذوقبلتین ۵ - مسجدی است در اُحد که قبر حمزه سیدالشهدا نزدیک آن واقع است و سایر شهدای احد قبورشان آنجا است و مستحب است زیارتشان ۶ - مسجدالنبی - ص - که واقع است در سمت شمالی، در داخل شهر مدینه و برای آن پنج باب است و اطراف آن رواقهاست و در سمت قبله آن، دستِ چپ قبر مطهر حضرت است که واقع است در حجره مبارکه و حجره عبارت است از سه ستون در چهار ستون که اطراف آن را از زمین تا سقف طارمی آهن کشیده‌اند و پشت این طارمی در داخل پوششی است آویخته از حریر که از مصر هر چند سال یکمرتبه می‌آمده، چنانکه در پوشش کعبه اشاره شد و ابداً قبر مطهر بلکه داخل حجره نیز دیده نمی‌شود و درب همیشه مقل است و در اطراف حجره شرطه ایستاده که مبادا کسی نزدیک شود و یا آن را ببوسد و اگر بوسید اذیت می‌کنند، مگر از راه رشوه و مخفیانه ببوسد و رد شود. گنبد حضرت مینارنگ است گویا روکش آن مینا باشد و مسجد اولی؛ یعنی قبل از توسعه، حدودش معلوم است به ستون‌ها نوشته: حدّ مسجدالنبی - ص -؛ اسطوانة ابولبابه که اسطوانة توبه‌اش گویند و اسطوانه حثانه و اسطوانه‌های دیگر هرکدام حکایتی دارد. نام آنها نوشته و معلوم است. علی‌الظاهر خانه حضرت زهرا - س - ضمیمه حجره مطهره است. بنابر این اگر قبر آن مخدّره در خانه‌اش بوده الآن داخل حجره است و اگر بین منبر و محراب یا بین منبر و بیت باشد، از حجره خارج است. هیئت خانه و مسجد و منبر و محراب رسول الله - ص - هنوز محفوظ است مگر آن که بنا و اجزای آن تغییر کرده باشد. مثلاً محرابی که الآن هست به جای همان محراب زمان حضرت رسول است اما بنا، آن بنا

نیست یا منبری که الآن هست و خطیب بالای آن می‌رود و خطبه می‌خواند همان منبر نیست. زیرا آن از چوب بوده و این از سنگ مرمر است ولی به جای همان منبر قرار داده‌اند و همچنین محلی که بالای بر آن بالا می‌رفته اذان می‌گفته همان محل است اما اجزای آن تغییر کرده و بالجمله رواقهای اطراف مسجد مفروش است به سنگ مرمر و قالیچه‌های قیمتی و قالی‌های بزرگ بر روی آنها پهن است و به طور کلی ساختمان مسجد، ساختمان بزرگ و مهمی است به علاوه این که نقاشی‌های ظریف و رنگهای جالب توجه به کار برده‌اند و بعضی از سور قرآنی و احادیث نبوی را با خط‌های زیبا به کتیبه‌های رواق‌ها نوشته‌اند و به کتیبه‌های اطراف صحن مطهر، اسامی خلفا و عشره مبشره و ائمه اربعه و ائمه اثنی عشر را با خط جلی نوشته، حتی حضرت حجت را نوشته محمدالمهدی و هرچه گردش کردم الحمدلله، معاویه را نوشته‌اند و جنب باب جبرئیل، صفه است. برای تلاوت قرآن رحلهای زیاد و قرآن‌های فراوان خطی و چاپی مهیاست. قرآنی دیدم چاپ هند خیلی بزرگ و سنگین، ظاهراً سه مجلد بود، آیات را به خط درشت نوشته بود. در زیر هر سطری دو جدول بود، در یکی ترجمه آیات به زبان فارسی بود و در دیگری ترجمه بزبان اردویی هندی و در حاشیه آن تفسیری بود از یک نفر از علمای هند.

امام این مسجد هم حنبلی مذهب است و از طرف حکومت سعودی منصوب و موظف است. باری، برای مسجدالنبی - ص - هم مثل مسجدالحرام خواجه هست که آنها را اغوات گویند و هرگاه یکی از آنها بمیرد از مکه یکنفر جای او می‌فرستند و شرح تشکیلات و وظایف آنها و همچنین اغوات مسجدالحرام مشروحاً در «تاریخ المسجدالحرام» مرقوم است، رجوع شود.

چون از باب جبرئیل خارج شویم و به طرف دست راست بیاییم به طاقی برسیم و چون از طاق گذشتیم طرف دست راست عمارتی است بر سر درب آن نوشته دیار عشره مبشره، گویند: خزانه حضرتی بوده، مقابل آن، طرف چپ دری است بالای آن نوشته: مشهد سیدنا عثمان؛ چون چند قدمی گذشتیم طرف چپ دربی است بالای آن نوشته: هذا بیت ابی ایوب الأنصاری، برای این خانه هنگام ورود حضرت رسول - ص - به مدینه، شرحی است. به ناسخ‌التواریخ رجوع شود.

چند قدم دیگر که می‌رویم به خانه‌ای می‌رسیم طرف دست راست درب عالی دارد،

بالای آن نوشته: مکتبه شیخ الاسلام. چون وارد می‌شویم عمارت کوچکی است ولی پاکیزه و خوش‌ساخت دو طبقه. در سمت راست حجره‌ای دیده می‌شود قلندری نظیف ظریف با فرش قالی. اطراف این حجره همه قفسه‌بندی شده دولابچه‌های شیشه‌ای دارد. در دولابچه‌های اطراف، انواع کتب خطی و چاپی، عربی و فارسی، علمی، ادبی، تاریخی، لغوی، نظمی و نثری موجود است. هر کتابی اسم و نمره آن پشتش به خط جلی نوشته و فهرست این کتب در پنج یا شش جلد ثبت است؛ به ترتیب حروف تهجی و نمره و مخصوصاً کتابهای خطی عالی در این کتابخانه موجود است. کتاب دیوان شاه نعمت الله خطی با کاغذ و خطی بسیار عالی در این کتابخانه است. ظاهراً کتابدار این کتابخانه، اسمش موسی‌الکاظم بود. از او پرسیدم چند مجلد کتاب در این مکتبه است؟ گفت: شش هزار مجلد. شیخ دیگری بود ظاهراً کلیددار بود. خادم کتابخانه پیرمردی بود مصطفی نام اما همه ارباب توقع! مسموع افتاد که این خانه اصلاً خانه امام حسن مجتبی -ع- است و یکی از سادات حسنی که در عصر خود شیخ الاسلام مدینه بوده و مالک این عمارت بوده آن را وقف نموده به عنوان کتابخانه و بعداً کتابهایی بر آن افزوده شده و موقوفاتی برای آن مقرر گردیده است. و چنانکه موسی‌الکاظم اظهار می‌کرد، از طرف اسلامبول هر سال مبلغی برای مصارف این کتابخانه می‌آمده و لیکن دوازده سال است که قطع شده، نگارنده گفت: مگر از طرف حکومت سعودی به شما کمکی نمی‌شود؟ گفت: به هیچوجه، اصولاً حکومت سعودی به این‌گونه مؤسسات عنایتی ندارد.

کتابی را مشاهده کردم موسوم به «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» تألیف شیخ الاسلام نورالدین علی بن جمال‌الدین عبدالله الحسینی الشافعی السهمودی، راجع به تاریخ و متعلقات مسجدالنبی -ص- و تاریخ مدینه طیبه که محققانه نوشته بود.

هوای مدینه با آن که از مکه سردتر و به اعتدال نزدیکتر است معذک گرم است. روز دوم بهمن مطابق با ۲۶ محرم ۱۳۶۳ ه.ق. دو ساعت از ظهر گذشته بود که باران به شدت می‌بارید، ما در باغ صافی در ایوان مقابل حوض آب مشغول چای خوردن بودیم بدون آن که میل به آتش داشته باشیم و هوا مثل پنجاهم نوروز اصفهان است.

۲ صفر ۶۳ ه.ق. از راه عنیزه و ریاض حرکت کردیم، چون یک منزل از مدینه دور شدیم قریه‌ای است که آن را «هناکتیه» یا «هناکتیه» نامند. در آنجا درخت بسیار شبیه درخت نخل دیده می‌شود و میوه‌هایی به اندازه نارنج و کوچکتر و رنگ قهوه‌ای، پوست سختی دارد



و داخل پوست چیزی دیده می‌شود به اندازه گردو بسیار سخت است. نجارها برای سرمته به کار می‌برند و عجمها آن را خرما می‌گویند و عربها (دوم) گویند.

از مدینه تا عنیزه راه بسیار بد است بخصوص که باران هم آمده بود. هرکجا رمل بود گِل و باتلاق شده بود؛ به نوعی که ماشین در گل می‌تپید و هرکجا که سنگلاخ بود خطر چپ شدن ماشین و باز شدن طایر ماشین داشت بخصوص اطراف عنیزه که رمل زیاد و سنگلاخ فراوان دارد بلکه باید گفت عنیزه و اطرافش بلادی است کوهستانی که بین جبال و تلال واقع شده و عنیزه قصبه معمور و پر نعمتی است. آب آنها از چاه است حتی زراعت آنها به وسیله آب چاه که با شتر یا الاغ کشیده می‌شود انجام می‌گیرد و آبهای چاه‌هایشان مختلف است، بعضی شور و بعضی شیرین است. مردم عنیزه حنبلی مذهب و بسیار متعصب هستند. از عنیزه آمدیم به مراد، این همان مراد است که هنگام رفتن به مکه بدان برخوردیم چنانکه ذکر شد.

۱۵ صفر، وارد شهر کویت شدیم. کمال میل را داریم برویم عتبات عالیات، متأسفانه برای کسانی که جواز مرور در دست ندارند رفتن به عراق اکیداً ممنوع است. سال گذشته شیخ کویت، حجاج بی‌جواز را ورقه‌ای به عنوان اقامت در کویت می‌داده به مبلغ معینی و قنصلگری انگلیس هم ویزا می‌نموده و بدین وسیله مشرف می‌شده‌اند ولی امسال شیخ کویت از دادن ورقه خودداری می‌کند، لذا کسانی که جواز ندارند از رفتن به عراق محرومند، مگر به طور قاچاق، آن هم کاری است دشوار. عجالتاً ما هشت نفر هستیم از اهل شهرضا، فقط بنده جواز دارم و بس و البته اگر رفقا وسائل رفتنشان فراهم نشود بنده به طریق اولی نمی‌توانم بروم. ولی گوشه و کنار می‌شنوم شخصی هست که زوار را به طور قاچاق می‌برد نجف اشرف و او مورد اطمینان آقای آسید جواد که در سابق اشاره به ایشان شد می‌باشد. بنا بر این باید آسید جواد را ملاقات کرده از ایشان تحقیق کامل نمود. ایشان پیشوای شیعه هستند در حسینیه خَزَعَل و این اوقات صبحها در حسینیه روضه است ایشان هم تشریف دارند.

۱۷ صفر، صبح وارد حسینیه شدیم، مجلس مفصلی است. آسید جواد هم تشریف دارند جمعیت مستمع هم زیاد است. از قرار معلوم شیعیان کویت امروز را وفات حضرت رضا -ع- می‌دانند، لذا تعطیل کرده‌اند. نگارنده گوید: این بنا بر قول کفعمی است چنانکه مرحوم مجلس می‌فرماید: (به قول کفعمی وفات آن حضرت هفدهم صفر بوده اما مشهور آخر ماه صفر را گفته‌اند). بعد از ختم روضه خدمت آسید جواد عرض کردم: می‌شنویم شخصی است

مورد وثوق جناب عالی که زوار را می برد عتبات و برای شما رسید آنها را می آورد این قضیه صدق است یا کذب؟ گفتند: صدق است. گفتم: می خواهم او را ملاقات کنم. گفتند: شخص قاچاق بر، خودش در سرحد عراق است اما دلایل این کار اینجاست الآن کسی را همراه شما می فرستم و سفارش هم می کنم. آنگاه شخصی را صدا زده، گفتند: آسید رضا! به اتفاق آقا می روید دکان امحمد جعفر و از قول من سفارش بنمایید. به اتفاق آسید رضا آمدیم میدان مقابل تلگرافخانه، درب مغازه خرمافروشی، جوان خوش سیمما و ظاهرالصلاحی فوراً از جا برخاسته، سلام و تعارف کرد آنگاه سید رضا رسالت خود را رسانیده، برگشت. امحمد جعفر اظهار می دارد که چند روز قبل جمعی را فرستاده ایم عتبات و هنوز خبر ورود آنها به ما نرسیده و از این جهت حواسم مغشوش است و هرگاه خبر ورود آنها رسید با شما وارد گفتگو خواهم شد، در این بین عربی آمده پاکتی به دست امحمد جعفر داد. امحمد جعفر سر پاکت را گشوده خواند و آثار بشاشت و خرمی در چهره اش هویدا شد و گفت: الحمدلله این رسید آن جمعیت است که عرض کردم، اینها سی و دو نفر بودند که چند روز قبل فرستادم. بحمدالله به سلامتی وارد نجف شده اند و این از قدم شماست. آنگاه برخاسته پیشانی مرا بوسید و گفت: اکنون با شما گفتگو خواهم کرد. بالجمله پس از چند جلسه قرار بر این شد که بنده چون جواز دارم کرایه معمولی جهاز را بدهم و باقی رفقا هر نفری سیصد و پنجاه تومان بدهند. این قرارداد را در دو نسخه نوشته یکی را امضا کرده به او دادیم و دیگری را او امضا کرده به ما داد. اکنون باید جوازمان را در سفارت انگلیس به ویزا برسانیم و باید اولاً سی دینار که حدود چهارصد تومان ایران است در بانک ودیعه گذارده چک آن را بگیریم، ثانیاً ورقه تصدیق دکتر صحیحیه را به صحت مزاج با شناسنامه ضمیمه جواز کنیم تا جواز ویزا شود. فوراً سی دینار از حاج میرزا نصرالله گرفته در بانک ودیعه گذاردیم، حواله آن را گرفته آمدیم در مریضخانه که موسوم است به «المستشفى الامیری»، جمعیت زیادی در آنجا است، کار ما هم باید زود انجام بگیرد، ناچار یکی از گماشتگان مریضخانه را صدا زده، نیم روپیه که پنج قران بود به او دادم با شناسنامه و گفتم: خواهشمندم به فوریت ورقه ما را بیاورید. گفت: همین جا بنشینید تا بیاورم، لب ایوانی نشسته منتظرم، در این اثنا یکی از حجاج که از اهل بروجرد بود وارد شده گفت: می خواهم ورقه تصدیق بگیرم، راهش چیست؟ گفتم: من نیم روپیه دادم به یکی از گماشتگان و الآن منتظرم که ورقه برایم بیاورد، چون آمد تو هم به او بگو برایت بیاورد. در این اثنا رسید و ورقه



مرا داد. گفتم: این آقا هم ورقه می‌خواهد گفت: بسیار خوب، یک روپیه و نیم بدهد تا ورقه برای او بیاورم. برو جردی گفت: یعنی چه؟ این آقا نیم روپیه داده، من یک روپیه و نیم؟! گفتم: بلی، همین است، این آقا چون سید است نیم روپیه باید بدهد و تو یک روپیه و نیم!

حال باید برویم سفارت‌خانه، راه هم خیلی دور است. به شتاب آدمم ضمناً چون دنبال دریاست بی‌تماشا هم نیست، نیم ساعت مانده رسیدیم سفارت‌خانه، عمارت خوبی است باصفا، منظره‌اش دریا؛ یعنی در کویت جایی بهتر از اینجا نیست. به طور کلی انگلیس هر کجای دنیا که نفوذ پیدا کرد بهترین نقطه را انتخاب کرده عمارت می‌کند و وسائل آسایش و خوشی را فراهم می‌آورد به نیکوترین وجه. باری وارد دفتر قنصلگری شدم، دفتردار را نمی‌دانم سنی بود یا شیعه؟ عرب بود یا عجم هرچه بود رعایت حال ما را کرد؛ زیرا رسماً امروز که جواز را می‌دهند فردا باید بیایند بگیرند اما نگارنده را همان روز بلکه همان ساعت خلاص کرده چهارده روپیه گرفت و جوازمان را به ویزا رساند، آمدیم منزل، رفقا می‌گویند: چه کردی؟ گفتم: کار تمام شد. آقا محمدجعفر را ملاقات کردم، از وی پرسیدم جهاز کی حرکت می‌کند؟ می‌گوید: فردا اربعین است، پس فردا انشاءالله حرکت می‌کند. شب اربعین بود در کویت از مقابل اتاق بعضی از رفقای همسفری‌مان عبور می‌کردم دیدم مشغول قمارند. ابتدا تعجب کردم یعنی چه؟! حاجی نشسته قمار می‌کند آن هم شب اربعین! بعد با خود گفتم این آقایان همان کسانی هستند که در مکه ریش و پشمی به هم زده بودند، مسجد می‌رفتند، جماعت می‌کردند، چون مدینه رفتیم ریش‌ها را باد برد! اکنون به ایران که نزدیک شده‌ایم، عادت مکنونه دارد بروز می‌کند، از اینجا معلوم می‌شود شیخ سعدی درست فهمیده آنجا که می‌گوید:

خر عیسی گرش به مکه برند ... الخ.

لیلهٔ ۲۲ صفر از کویت با جهازهای بادی که کنترات شرکت آب است حرکت نمودیم، ناخدا اسمش جابر است. علی‌الظاهر شیعی مذهب است، عملجات این جهاز به استثنای یک نفر همه شیعه هستند. از اول شب تا فردا قبل از ظهر سیر کشتی بطیء [و کُند] بود، چون باد موافق نبود آنگاه سریع شد، مخصوصاً در «خور عبدالله» که جای خطرناکی هم هست ولی هیچ خطری متوجه نشد و هیچ وحشتی دست نداد تا اواخر شب رانندیم. آنگاه خواب رفتیم. طولی نکشید لنگر انداخت علی‌الصباح که هوا روشن شد خود را در دهنهٔ «فوه» یا «فاو» دیدیم. ناخدا جابر خطاب به بنده می‌گوید: نظر به این که شما جواز دارید، باید از گمرک وارد

شوید و آقایان که بی‌جوازند باید از راه دیگر، اما نگارنده چون نمی‌خواستیم از رفقا جدا شوم که حتی‌الامکان باهم باشیم. جابر گفت: شما موضوع را متوجه نیستید، آقایان اگر وارد گمرک شوند گرفتار می‌شوند کما این که شما نیز اگر وارد گمرک نشوید و ورودی خود را ثبت نکنید حکم قاچاق را خواهید داشت. دیدم چاره نیست با رفقا خداحافظی کردم ولی اثاثیه همراه نبردم؛ زیرا چنان تصور می‌کردیم که سه روز دیگر در نجف یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد. القصه بلم کوچکی در آب انداختند نگارنده را گفتند بفرمایید. در بلم نشستیم اما دریا خیلی انقلاب است آبها بر روی هم متراکم شده تلّ و ماهور تشکیل می‌دهند. نگارنده با آن که دریا دیده و مرکب‌های بحری سوار شده‌ام، معذک تا چند دقیقه از ترس به دریا نگاه نمی‌کردم تا کم‌کم دل پیدا کرده به تماشا مشغول شدم. دو ساعتی روی آب بودیم، واقعاً بی‌کیف نیست، زیرا طرفین شط همه آبادی، درختهای نخل فراوان، عمارات عالیه و کشتی‌ها زیاد است که نوعاً از آن انگلیسی‌ها است. بالجمله در گمرک از آب خارج شدم و ورودی خود را ثبت نمودم، پول بی‌جهتی هم جابر و رفقاییش که راهنما و ملاح بودند از ما گرفتند. وارد آبادی «فوه» یا «فاو» شدیم جای باصفا و پر نعمتی است. ادارات دولتی برقرار، بازار و خیابان هم دارد. القصه در قهوه‌خانه حاج ظاهر نامی نهار خورده ماشین مخصوصی که در راه بصره کار می‌کند رسید، یک دینار که پانزده تومان ایرانی است داده سوار شدیم. ماشینمان کهنه است اما سیرش بد نیست. راه هم مختلف است. اطراف هم نخلستان زیاد است. دود کمپانی آبادان از پشت نخلستان پیداست. نزدیک غروب وارد بصره شدیم. بصره از شهرهای مهم عراق و حکومت‌نشین و بندر تجارتی است. نخلستان فراوان دارد. مردمش اغلب سنی‌اند و کمی شیعه دارد، به عکس عشار. بالجمله سر چهارراهی پیاده شدم اما نماز نخوانده‌ام. آفتاب هم در شرف غروب است. از هرکجا سراغ مسجد می‌گیرم می‌گوید: بعید، بعید. عاقبت دکانداری ترحم کرده فرستاد از قهوه‌خانه آب آوردند، وضو گرفته حصیری آورد، بر روی آن نماز خواندم، پس از نماز شخصی را می‌بینم دستش از بند تا بالای مرفق پر از تاولهای سیاه رنگ است ندانستم چه مرضی است. می‌گوید: دعا بخوان و بدم بر دست من که خدا شفا مرحمت نماید. پس از دعا سوار ماشینهای شهری شده ربع ساعتی بیشتر نشد که در عشار نزدیک مسافرخانه سیدعلی پیاده شدیم. به محض این که از ماشین پیاده شدم، شخصی پیش آمد و گفت: آقا! گفتم: بله، گفت: کجا می‌خواهید بروید؟ پاسخ دادم: کربلا، پرسید: پاسپورت دارید؟ گفتم: شما

چکاره‌اید؟ گفت: بنده مفتش هستم. بعد از مدتی بگومگو معلوم شد که آدم متقلب و شیاد است. او ابتدا عربی سخن می‌گفت ولی بعد فارس از آب درآمد!

عشار

شهر پاکیزه و بندر مهمی است برای تجارت. شیعه آنجا فراوان است. مسجدی دارد در بازار، جنب نهر، معروف به مقام علی - ع - امام آن مسجد الحمدلله سید است، مسمی به سید عبدالغنی. عالم دیگری هم دارند حاج عبدالمهدی نام دارد. جلیل‌القدر است و از طرف آیه‌الله آسید ابوالحسن اصفهانی منصوب است. شب را در مسافرخانه نزهةالمؤمنین ماندم، فردا عصر حرکت کرده آمدم محطه قطار آهن، کم‌کم جمعیت زیاد شد و برای بلیط گرفتن کار مشکل. بنده چون تنها بودم اگر می‌خواستم دنبال بلیط بروم مختصر اثاثیه‌ای که همراه داشتم مفقود می‌شد و اگر می‌خواستم حفظ اثاثیه را بکنم بدون بلیط می‌ماندم. در این بین جوانی رسیده گفت: آقا جان بلیط گرفته‌اید؟ گفتم: خیر. چمدانی دستش بود گفت: این چمدان را می‌گذارم نزد شما و می‌روم بلیط برای خودم و شما می‌گیرم به پول خودم، آنگاه شما پول معمول را که داده‌ام به من بدهید. گفتم: بسیار خوب. آنگاه در چمدان را باز کرد، دیدم یک شلوار در آن بود و بس. گفت: خواستم ببینی که چیز قاچاقی در آن نیست و بعد از این هم ملتفت باشی در محطه از مسافر ناشناخته امانت قبول نکنی؛ زیرا بسا قاچاق فروشها، اجناس قاچاقی را به این وسیله در قطار می‌آورند و به مسافر بی‌اطلاع به طور امانت می‌سپارند آنگاه اگر سالم گذشت پس می‌گیرند و می‌روند و اگر گیر افتاد خودشان را نشان نمی‌دهند. گفتم: ممنون. بالجمله ایشان رفت. طول کشید به اندازه‌ای که نزدیک بود قطار حرکت کند با خود گفتم: عشار همه چیزش مایه گول است گویا اصلاً حقیقت در آن نیست. آن محمدش که در سفر سابق ۱۳۵۷ هـ. ق. که مشرف شدم به کربلا، دلیل و قاچاق بر من بود، چه صدمه‌ها که از دست او خوردم. این علی‌اش که دیشب خود را مفتش جا زد و چقدر اذیت کرد و نزدیک بود مرا به دیار عدم بفرستد. این هم محمدباقرش! بعد گفتم آخر چمدان او اینجاست لابد به هوای چمدان می‌آید به علاوه پول بلیط هم که از من نگرفته، نهایت اگر نیامد یا آن که آمد و بلیط نیاورد، یک روز حرکت ما به تعویق خواهد افتاد علاوه هنوز هم دارند بلیط می‌فروشند، ببین پشت دریاچه چه هنگامه است! در این فکرها بودم که محمدباقر پیدا شد دستش خون‌آلوده و چند

بلیط هم در دست دیگرش هست یکی را به من داد و پول آن را گرفت، دیگری را به دیگری و همان پول معمول را گرفت. گفتم: چرا دستت خون آلود است؟ گفت: آدم باید خیرخواه باشد و تا می‌تواند به نوع خود خدمت کند، چون بلیط‌های خودمان را گرفتم بعضی را دیدم دست و پایی ندارند خواستم برای آنها نیز بلیط بگیرم دوتای آنها را گرفتم که بعضی به گمان این که می‌خواهم بلیط بگیرم و وافرشی کنم و استفاده ببرم از اطراف فشار آوردند دستم به دیوار گرفت و زخم شد اما طوری نیست. تا اینجا فی‌الجمله خوشم آمد از جوانمردی او ولی از بس که از مردم تقلب دیده بودم می‌گفتم شاید این هم حقه باشد تا وقتی که سوار قطار شدیم دیدم حقیقتاً در مقام خدمت است. برای مسافران جای می‌گیرد. در ایستگاهها فوراً پیاده می‌شود تا آب بیاورد، حتی یکی از مسافران بچه نَحسی همراه داشت، بچه‌داری او را هم می‌کرد و از قبیل این کارها. فهمیدم که راستی غرضش خدمت است.

۲۵ صفر ۱۳۶۳ ه.ق. چهار ساعت از روز برآمده وارد کربلا شدم، منزل آسید سلیمان سید مدنی شهرضایی نهار خورده مختصری خوابیدم پس از صرف چای به حمام رفته و پس از آن به زیارت حضرت اباعبدالله الحسین سیدالشهدا -ع- مشرف شدم و پس از چند روزی به نجف اشرف رفته، حضرت مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین علی -ع- را زیارت نمودیم.^۶

● پی‌نوشتها:

- ۱- نقل از کتاب خطی: المائر الحجازیه والمناثر الحجازیه که در اختیار فرزند مؤلف حضرت آیه‌الله آقای حاج سید مهدی حجازی می‌باشد.
- ۲- حضر می: حسین بن عبدالله باسلامه مکی مؤلف کتاب تاریخ عمارة المسجد الحرام وتاریخ الکعبة المعظمه واین هر دو کتاب عربی است و نگارنده بعد از تلخیص و ترجمه از او نقل می‌کند.
- ۳- مراد از سادن، کلیددار است.
- ۴- ظاهراً مراد محمود باشد سهواً محمد نوشته. والله اعلم. (حجازی)
- ۵- گوسان، پولی است که حکومت از هر نفر حاجی می‌گیرد و صاحب ماشین این پول را ضمیمه کرایه کرده از حاجی در بدو مسیر گرفته، در مکه تسلیم می‌کند.
- ۶- ادامه سفر، گزارشی است از زیارت عتبات عالیات در عراق و بازگشت به ایران.